

## حسین سعادت نوری حاج میرزا آقاسی

-۶-

حاج میرزا آقاسی از مسائل نظامی ابداً اطلاعی نداشت ولی در عملیات جنگی جداً مداخله میکرد و حتی به پیشنهادات سرداران قشون هم ترتیب اثر نمیداد. چنانکه در جنگ هرات سپاهیان ایران بدستور او بیک سمت شهر را محاصره و سمت دیگر را رها کرده بودند و بهمین سبب شب هنگام افغانان به اردوی محمد شاه شیخون میزدند و جمعی را بهلاکت میرسانیدند. میرزا آقاخان وزیر لشکر با این عمل مخالف بود و میگفت شهر باید از همه طرف تحت محاصره واقع شود تا دشمن نتواند از خارج کمک بگیرد و ناچار به تنگنا بیفتد

و سر تسلیم فرود آورد. صاحب منصبان قشون نیز نظر وزیر لشکر را تأیید میکردند اما سخنان هیچیک مورد توجه قرار نمیگرفت تا اینکه سراین امر را پریشانی نمودند و حاجی در پاسخ گفت: «چون اطراف شهر را بیک حصار درهیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما بدر از آتش. اما چون یک سوی شهر گشوده و راه فرار گشاده است چون لختی سختی بیند شهر را بگذارد و راه فرار بردارد.»<sup>۱</sup>

سرانجام چگونگی بعرض شاه رسید و نظر وزیر لشکر و سرداران سپاه مورد تأیید واقع شد. حاجی از این پیش آمد سخت برآشت و کینه میرزا آقاخان را به دل گرفت و ظاهر آدره همین ایام است که طی یادداشتی خطاب به محمدشاه چنین مینویسد: «چندان سر رشته از قشون گردانیدن ندارم اما از این مردمان ظاهراً بهتر فهمیده باشم... چندین حق بندگی در خدمت دارم، حق تعلیم، حق نوکری، حق باطن، حق ظاهر، حق دولتخواهی.»<sup>۲</sup>

در اثر مداخلات ناروای حاجی میرزا آقاسی در کارهای نظام و عدم بصیرت او در امور قشون کشی، بین سرداران سپاه اختلاف افتاد، و نظم و انضباط اردو، که اساس فتح و پیروزی سرباز در زمان جنگ است، از بین رفت و کار به جائی رسید که جاسوسهای دشمن گاهی بطور ناشناس و چندی هم آزادانه میان اردوی محمد شاه بعملیات تخریبی پیردازند.

جان ویلیام کی مؤلف تاریخ افغانستان مینویسد: «پاتینجر<sup>۳</sup> همیشه اوقات بالباس مبدل

۱ - تاریخ التواریخ - دوره قاجاریه جلد دوم ص ۶۰ - ۲ - شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر تألیف عباس اقبال ص ۱۸۶ و ۱۸۷ - ۳ - الدرر یا تینجر یکی از افسران رسته تویخانه قشون انگلستان بود که در همان اوقات باو مأموریت داده شد تا هر چه زودتر عازم هرات شود و کامران میرزا و یار محمدخان را بمقاومت در مقابل قشون ایران تشجیع کند. وی متناً بعنوان خرید اسب بکابل رفت و بلباس یک سید هندی در آمد و بهمین ترتیب خود را به هرات رسانید. (تاریخ قاجار تألیف واتسون ترجمه عباسقلی آذری ص ۲۰۵ و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد اول ص ۲۶۳)

به اردوی محمد شاه رفت و آمد مینمود و با کلنل استودارت وابسته نظامی سفارت انگلیس در ایران ملاقات و مشورت میکرد و حتی بوسیله کلنل استودارت از حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران هم دیدن نمود.<sup>۴</sup>

در آن تاریخ مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس و کنت سیمونیچ وزیر مختار روسیه تزاری هر دو در اردوی محمد شاه بودند و بمنظور خنثی کردن عملیات یکدیگر تلاش فوق العاده بخرج میدادند. مستر مکنیل در آن موقع با وسایل مخصوصی که داشت نامه های محرمانه دیگران منجمله نوشتجات کنت سیمونیچ را بدست می آورد و لار دیالمرستون وزیر خارجه انگلیس را از مندرجات آنها آگاه میساخت.<sup>۵</sup> با احتمال قوی کسیکه نامه های محرمانه حریف را به مستر مکنیل میرسانید جز میرزا یعقوب ارمنی پدر ملکم خان دیگری نباید باشد زیرا وی در همان اوقات در خدمت سیمونیچ و مترجم سفارت روسیه بود و بعدها مشیرو منشار میرزا آقاخان وزیر لشکر شد و برای انگلیسها جاسوسی میکرد.<sup>۶</sup>

موضوع افشای مطالب نامه های محرمانه و اسرار جنگی در همان ایام محاصره هرات در اردو شایع گردید و محمد شاه را سخت به خشم در آورد و چون این رسوائی برای او قابل تحمل نبود فرمان داد تا میرزا علی نقی فراهانی منشی نامه های محرمانه را بطناب بیندازد. بقساراریکه در قسمت پنجم این سلسله مقالات گفته شد حاجی میرزا آقاسی همواره اوقات نه فقط از متهمین بلکه از مقصرین واقعی هم که خطا و تخلف آنان محرز و مسلم بود شفاعت میکرد و گناهکاران را از چنگال مرگ رهایی می بخشید. چنانکه در جنگهای هرات سرتیپ مصطفی قلی خان فرمانده فوج سمنان و دامغان به جرم تملل در اجرای احکام نظامی مورد سخط و غضب قرار گرفت و شاه فرمان داد تا سرش از تن جدا کنند اما حسب معمول بوساطت حاجی از مرگ نجات یافت و حتی بعد از جنگ هم بحکومت کاشان منصوب گردید.<sup>۷</sup>

حاج میرزا آقاسی چون کینه قایم مقام را به دل داشت از میرزا علی نقی فراهانی که شاید اصولاً گناهی متوجه او نبود شفاعت نکرد و متهم بیچاره را به جرم اینککه فراهانی و همشهری قائم مقام و شاید از دست نشانده های او بوده بحال خود و بدست چلاد وا گذاشت.

واتسون نویسنده تاریخ قاجاریه که مانند اکثر مؤلفان خارجی اغلب حقایق تاریخی را معکوس جلوه داده و قضایا را غالباً یکطرفه و بِنفع دولت متبوع خود تجزیه و تحلیل کرده است مینویسد: « حاجی میرزا آقاسی نخست وزیر ایران مستر مکنیل را مطمئن ساخت که با اختیارات و آزادی عملی که به او تفویض گردیده است خواهد توانست هر کاری را که مستقیماً بانفع و تاج انگلستان رابطه داشته باشد حل و فصل نماید. حاج صدراعظم قول داد که بلافاصله پس از عقد پیمانی که پیش نویس آن در دست تهیه است شاه را از محاصره هرات منصرف نماید مشروط بر اینکه قرارداد از طرف دولت انگلیس تضمین شود. اما بعد به عهد خود وفا نکرد و اظهار داشت که شاه مطالبه خسارت میکند. و مستر مکنیل باید لافل تریبی دهد که کامران حاکم هرات مخارج اردو کشی ایران و

۴ - تاریخ افغانستان تألیف جان ویلیام کی م ۲۴۷ - ۴ - ایضاً ص ۴۰۵

۶ - امیر کبیر تألیف اقبال م ۳۲۶ ، سیاستگران دوره قاجار تألیف خان ملک ساسانی م ۳۸۹ و دست پنهان سیاست انگلیس در ایران م ۱۰۵ از همان مؤلف ۷ - ناسخ التواریخ .

دوره قاجاریه جلد دوم صفحات ۸۳ و ۸۸ و ۹۴

غرامت آنرا که بالغ بر پنچ شش کرور تومان است بپردازد. حاج میرزا آقاسی طی نامه‌ای که برای مستر مکینیل فرستاد بتصریح و بتلویح از او گله کرد که چرا هنگام ورود به هرات به یار محمدخان پیشکار کامران میرزا کمک مالی کرده و ویرا به ادامه جنگ تشویق نموده است و دریابان نامه بطور مزاح متذکر شد که اگر بنای ریخت و پاش و بذل و بخشش است چرا مرا از پولهای هنگفت خود معروم و بی نصیب نگذارید ۸۷



### ناصرالدین شاه در زمان ولیعهدی

محمد شاه بالاخره پس از رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به جزیره خارک ناچار شد که در مقابل التیماتوم دولت انگلیس از تسخیر هرات منصرف شود و فرمان آتش بس صادر و بطهران مراجعت نماید.

حاج میرزا آقاسی لیاقت و شایستگی آنرا نداشت که در آن موقع خطیر زمام امور را بدست بگیرد و کسی نبود که بتواند قشون را رهبری و اختلاف افسران و صاحب منصبان را با سرینجه تدبیر حل و فصل کند و بعقیده بعضی اصولاً مایل نبود که امرای نظامی بایکدیگر اتحاد و هم آهنگی داشته باشند.

فرهاد میرزا معتمدالدوله در «جام جم» مینویسد: «یکی از علل عدم توفیق محمد شاه در

فتح هرات اختلاف سران سیاه بود، و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه نیز همین نظر را تأیید میکند و میگوید: «چیزی که بیشتر باعث عدم نیل مرام شد این بود که امرای قشون باطناً باهم مخالفت میورزیدند و علیرغم یکدیگر کار میکردند.»<sup>۹</sup>

به عقیده سایکس، «سرداران ایرانی هر يك مستقلاً برای خود کار میکردند و اگر یکی از سرداران قشون شکست میخورد سرداران دیگر که رقیب او بودند بجای همدردی و اظهار تأسف برعکس ابراز خوشوقتی مینمودند.»<sup>۱۰</sup> مؤلف تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس مینویسد: «حاجی میرزا آقاسی تربیت آخوندی داشت. در ظاهر بسیار ساده و عوامفریب بود ولی در باطن از آن شیادان بی نظیر بشمار میرفت. یکی از علل عدم موفقیت محمد شاه در جنگ هرات تملل و تسامح حاجی میرزا آقاسی بود که نمیتوانست در کارهای بزرگ و مهم تصمیم بگیرد و همین تزلزل فکری حاجی باعث شد که اتحاد و یگانگی بن سرداران شاه وجود نداشته باشد و محاصره هرات آنقدر بطول انجامد که اهالی شهر جرأت پیدا کرده به پایداری خود بیفرایند و دشمنان خارجی هم آسوده خاطر و در سرفروستی پول و مهمات به اهل شهر برسانند و به مردم هرات قوت قلب دهند. صدراعظم آخوند مآب بقدری در کارها امروز و فردا کرد تا دولت انگلیس موقع مناسب بدستش افتاد و بدولت ایران اولتیماتوم داد که از محاصره هرات دست بردارد.»<sup>۱۱</sup> بنابراین یکی از مسافران فرنگی که شخصاً حاجی را دیده و گفتار و رفتار او را از نزدیک مشاهده نموده است، «حاجی میرزا آقاسی عجیبترین خلقتی بوده است که برای اداره امور ملی میشود تصور وجود او را کرد.»<sup>۱۲</sup>

بغضای جندقی قطعه‌ای در ذم حاجی سروده که با احتمال قوی ممکن است پس از جنگ هرات و بروز خشم عمومی و بمناسبت سهل انگاری او، به رشته نظم کشیده شده باشد:

حاجی آقا چو لفظ ایران را      متشابه به جمع ایران دید  
مگرش درد حکه چاره کند      زن جلب بر تمام ایران... دید

محمدتقی بهار ملك الشعراء خراسانی برعکس آنقدرها نسبت به حاجی میرزا آقاسی بدبین نبوده و چنین سروده است:

حاج میرزا آقاسی اندر فتح اقلیم هرات      جنب و جوشی کرد لیکن پیش آمد مشکلات  
ساخت بهر خود ضیاع و افراز ملك وقنات      دست و پائی کرد تا شه را پدید آمد وفات (۱۳)

\* \* \*

محمد شاه پس از مراجعت از هرات فرمانی بخط خویش صادر کرد تا افراد قشون اعم از تائبین و افسر همگی لباس کوتاه نظامی بر تن کنند و از پوشیدن ارخالق و شال و جبه ترمه و لباسهای بلند و بکار بردن خز و امثال آن که مستلزم ارسال مبالغی هنگفت به کشمیر و هند است بپرهیزند. شاه در فرمان مورد گفتگو متذکر شد که شهادت حجاجیهای تخت جمشید رخت و تن پوش ایرانیان قدیم نیز شبیه همین لباس کوتاه جدید نظام است که بدستور او تهیه گردیده.

۹ - منتظم ناصری جلد سوم ذیل وقایع سال ۱۲۵۳ صفحات ۱۶۷ و ۱۶۹ - ۱۰ -  
تاریخ ایران تألیف سایکس ترجمه فخر داعی جلد دوم ص ۴۷۸ - ۱۱ - تاریخ روابط سیاسی  
ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد دوم ص ۴۵۰ - ۱۲ - سفرنامه استیورت ص ۱۲۹  
۱۳ - دیوان اشعار ملك الشعراء بهار جلد اول ص ۹۵

جناب حاجی صدراعظم نیز با آیاتی چند از قرآن مجید منشور شاهنشاه ایران را تنفیذ و لزوم اجرای آنرا شرعاً خاطر نشان کرد و گفت: آیه وافی هدایه و نیابك فطهر (۱۴) را بعضی از مفسرین به «نیابك فقصر» تعبیر کرده اند و همچنین، «لا تمش فی الارض مرحاً انك لن تخرق» الارض و لن تبلغ الجبال طولا (۱۵) و «لباس التقوی ذلك خیر» (۱۶) همه دلالت بر آن دارد که لباس کوتاه باید پوشید که نه موجب کبر و غرور شود و نه با پلیدبها آلوده گردد. (۱۷)

حاجی میرزا آقاسی اغلب اوقات بدون در نظر گرفتن موقع و محل چه در جلسات رسمی و چه در نامه های دولتی و گفتگوهای سیاسی از شوخی و مزاح احترازی نداشت و بقول سعدی جد و هزل را بهم پیوند میداد. (۱۸) مؤید این مدعا یکی ارسال همان نامه است که ضمن سطور بالا بآن اشاره شد و حاجی طی نامه مزبور بوزیر مختار انگلیس اعتراض کرد که چرا از پولهائی که به یارمحمد خان وزیر هرات تأدیه گردیده به صدر اعظم ایران سهمی نرسیده است. برای اثبات این موضوع شواهد بسیاری در دست است که ذیلاً به چند فقره آنها اشاره میشود:

« چون محمدشاه ناگهان مهر دولتی و علامت روی پرچم را تغییر داد و بدستور او شیر نشسته را س یا و شمشیر به دست روی بیرق منقوش نمودند، سفیر یکی از دول بزرگ همچوار نزد حاجی میرزا آقاسی رفت و نسبت باین اقدام اعتراض کرد. حاجی با کمال سادگی لبخندی زد و گفت آقای عزیز شیر هم حیوان است و جماد نیست و البته مثل سایر حیوانات گاهی که از نشستن خسته می شود بیا میخیزد. این موضوع آنقدرها مهم نیست که سبب این همه گفتگو شود. » (۱۹)

اینك چند كلمه از كنت دوسرسی مأمور سیاسی فرانسه راجع به حاجی میرزا آقاسی خواهید شنید:

« اکثر اوقات خیالات عجیب و غریبی به مخیله حاجی خطور میکند و این از بدبختی مملکتی است که زمام امور آن را بکف با کفایت !! او محول نموده اند. این مرد که در سن پیری تازه داخل کارهای دولتی شده است، با اینکه منکر هوش او نمی توان شد، از کوچکترین و ساده ترین امور اداری اطلاعی ندارد... چون اغلب بدو ناسزا میگوید صفای نیت او نیز مورد تردید است. وقتی که من بدیدن او رفتم وی در اطاقی نشسته بود که از نظر کثافت انسان را مشمئز می نمود. نظرات و نقشه های این مرد، عجیب و غریب بنظر می آمد خاصه که او برنامه های خود را با کمال خونسردی شرح و بسط می داد. روزی می گفت که از دست تقاضاهای بی مورد انگلیس جگرم خون شده و چیزی نمانده است که يك عده فشون به کلکته بفرستم و ملکه و بکتوریا را دستگیر کنم !!! يك روز دیگر از کشتی هائی که در عالم خیال ساخته بود سخن بمیان میاوردم میگفت طبق نقشه ای که طرح کرده ام میخواهم با این کشتی ها تجارت بحری انگلیس را از میان ببرم. » (۲۰)

- 
- ۱۴ - سوره ۷۴، یا ایها المدثر، آیه ۴ - ۱۵ - سوره ۲۱۷، اسراء، آیه ۳۷
- ۱۶ - سوره ۷، الاعراف، آیه ۲۵ تا ۲۶ - ۱۷ - ناسخ التواریخ، دوره قاجاریه جلد دوم
- ۱۸ - اشاره باین ابیات سعدی شیرازی است که میگوید:
- سخن ها را بدستور خردمند ز جد و هزل باید داد پیوند  
که گاهی طبع از آن گام یابد کهمی از آن دگر آرام یابد
- ۱۹ - تاریخچه تحول پرچم ایران نوشته حمید نیرنوری، شماره ۴ سال دوم اطلاعات ماهانه. ۲۰ - ایران در سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۳۹ بقلم کنت دوسرسی

می گویند روزی حاجی میرزا آقاسی پس از ملاقات با سفیر انگلیس بحضور محمد شاه رسید و ضمن گزارش ما وقع گفت: « بالاخره قربان چنان خود را گول و کودن جلوه دادم که یارو فرنگی باورش شد و خود را با بن حبله از دست او نجات دادم. » محمدشاه هم که سر حال بوده پیروی از صدر اعظم بمزاج می گوید:

« حاجی پس معلوم میشود آنقدرها زحمت نکشیده‌اید. »

یکی از سیاحان انگلیسی می نویسد: « حاجی پیرمرد خوش مزه است و بینی درازی دارد. از قیافه او اگر چه آثار بلاهت نمایان نیست ولی با اندک دقتی اخلاق عجیب و خودپسندی او بشوت می رسد. حاجی مدعی است که در جنگ از شیر زبان سبق می برد و می گوید ناپلئون سگ کیست که با او قابل مقایسه باشد. وی معتقد است که اگر متفقین ایران شصت هزار قبضه تفنگ در اختیار این دولت بگذارند، شاه با راهنمایی او خيوه را تصرف و اسرای ایرانی را بقوه قهریه آزاد خواهد کرد. » (۲۱). بقراری که ملاحظه میکنید جناب حاجی در حضور فرانسویها از دولت انگلیس مذمت می نموده و نزد مأمورین انگلیسی بدولت فرانسه بد و ناسزا می گفته است از فرانسویهایی که اواخر محمدشاه بایران آمده اند یکی مسیو ریشارخان است که بعدها اسلام آورد و به میرزا رضاخان معروف شد و در زمان ناصرالدین شاه در مدرسه دارالفنون بتدریس اشتغال جست. مسیوریشارخان می گوید:

« امروز بیست و یکم دسامبر ۱۸۴۴ و مصادف با عید قربان است و من بهمین مناسبت بدیدن چند نفر از اعیان و رجال مملکت رفتم. بانفاق ژنرال سمینو (۲۲) که مستخدم دولت ایران است اول از حاج میرزا آقاسی صدر اعظم دیدن کردیم. جمعیت بسیار زیادی در اطاق او حضور داشتند و ما بزحمت توانستیم خود را به نزدیک او برسانیم. همینکه چشم حاجی بمن افتاد و فرنگی تازه واردی را دید به ژنرال سمینو گفت ها: باز این هم یکی از کشیش های خودتان است که برای تغییر دادن مذهب ما بایران سوقات آورده‌اید؟ (۲۳) ژنرال گفت خیر، این آقا مسافر و یکی از سیاحان فرانسوی است که امروز برای تبریک عید خدمت جنابعالی شرفیاب شده است. » (۲۴)

\* \* \*

باستناد نوشته‌های مورخین دوره قاجاریه نه فقط محمدشاه بلکه جماعتی از مردم آن زمان حاجی میرزا آقاسی را مصدر کشف و کرامت می دانستند. چنانکه در قسمت دوم این سلسله مقالات از قول اللهقلیخان ایلخانی تذکر داده‌ایم ' روزی محمد شاه در زمان ولایتمهدی تصادفاً کاغذی بخط حاجی در میان کتاب های او دید و معلوم شد که حاجی فوت عباس میرزا و فتحعلیشاه و جلوس

۲۱ - سفرنامه استیورت ص ۲۰۳ - ۲۲ - برای اطلاع از شرح احوالات ژنرال سمینو و خانواده او رجوع کنید بمقالات آقایان احمد توکلی و محمد کاظم گیلانیپور مندرج در شماره های یک و دو و چهار و پنج سال پنجم مجله یادگار. ۲۳ - این مطلب مسبوق بسابقه و اشاره بتبلیغات مذهبی پرستانهای امریکائی در اورمی (رضائیه) و کاتولیکهای فرانسوی در اصفهان است. نگاه کنید بمقاله ' داستانی از مبلغین عیسوی در ایران ' بقلم استاد فقید عباس اقبال آشتیانی شماره ۶ و ۷ سال سوم مجله یادگار. ۲۴ - مقالات کوناگون نوشته دکتر خلیلخان تقفی

(اعلم الدوله) صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵

محمدشاه را به تخت سلطنت به قید روز و تاریخ پیشگویی کرده است .

میرزا محمد تقی سپهرمی نویسد :

« بسیار وقت از روزگار مستقبل چیزی می گفت که به راستی می بیوست . چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلیشاه خیر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمدشاه را بتاریخ وقت خیر داد و مستوفی الممالک در پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت . « ( ۲۵ )

محمدحسن خان پدر خانواده های رئیس و میشر می گوید : « من جوان و جزو پیشخدمتهای ولیعهدی ناصرالدین شاه بودم . روزی برای نماز بمسجد رفتم . حاج میرزا آقاسی با یکی از رفقاییش در مسجد بودند . نماز آنها تمام شده بود و رفیق حاجی کفشهای خود را پا کرده و منتظر بود که حاجی کارش تمام شود و بیاید ولی او بسجده افتاده بود و مدتی رفیق خود را معطل کرد . وقتی سر از سجده برداشت رفیقش باو گفت ، خدا مگر بتو چه داده است که اینقدر سجده شکر را دراز می کنی ؟ حاجی گفت خدائی را شکر میکنم که چند سال دیگر در همین اوقات مرا روی پتوی آبی خواهد نشاند و شخص اول این کشور خواهم شد . من از این بیان غرق تعجب شدم و پیش خود این آخوند ابروانی را دیوانه فرض کردم . « ( ۲۶ )

در تابستان ۱۲۶۱ هجری قمری هوای تهران فوق العاده گرم و طاقت فرسا شد و بهمین سبب محمد شاه باتفاق خانواده سلطنتی به بیلاق رفت . در همین اوقات قرار بود که جشن ازدواج ناصرالدین میرزا ولیعهد در شهر برپا شود و دختر احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه را بمقد او در آورد . شاه از بیلاق نامه ای بحاجی میرزا آقاسی نوشت که چون او و پردگیان سرای سلطنت برای شرکت در جشن عروسی عازم شهر میباشند ، حاجی دعا کند که از سورت گرما کاسته شود . حاجی بحامل نامه گفت ، بحضرت شهریار معروض دار که بخواست خدا چنین خواهد شد و همینکه پیشخدمت از مجلس بیرون رفت ، حاجی خطاب بحضار گفت ، عجب ، شاه مرا سلیمان نبی وفرمانروای باد سبا تصور میکند درحالیکه من مردی فقیر بیش نیستم و انجام چنین کارها از عهده من خارج است . ولی چند روز بعد که شاه و همراهان بشهر آمدند هوا خنک و معتدل شد و بعد از ختم مراسم جشن که شاه مجدداً به بیلاق رفت گرمی هوا از نو شدت یافت و همه از کرامت حاجی به ششدر حیرت افتادند . ( ۲۷ )

دانشمند استاد آقای سید محمدعلی جمالزاده می نویسد : « از همه غریب تر آنکه بعضی از ارباب تحقیق (مراجعه شود به روزنامه نسیم شمال شماره ۱۳ آذر ۱۳۱۴ . این کشف را آقای مطیعی مدیر نامه ادبی «کانون شعرا» نموده اند ..) هنوز هم او را (یعنی حاج میرزا آقاسی را) صاحب کرامت میدانند . چنانکه می گویند ضمن دوربای ذیل که حاجی در همان زمان حیات خود گفته جنگ ابطالی و حبشه را که در سال ۱۳۱۴ قمری اتفاق افتاد پیش بینی کرده و مصراع اخیر این رباعی ماده تاریخ آن جنگ است و آن رباعی از اینقرار است :

بر چهره پریشانی آن زلف سیه      ابری است که گاهگاه پوشد رخ مه  
گفتم که پریشان زچه روئی گفتا      سلطان حبش کشیده بر روم سیه

۲۵ - ناسخ التواریخ . دوره قاجاریه جلد دوم ص ۴۰ - ۲۶ - شرح زندگانی من تألیف عبدالله مستوفی جلد اول ص ۵۱ - ۲۷ - ناسخ التواریخ . دوره قاجاریه جلد دوم صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵



و این مصراع اخیر بحساب ابجد ۱۳۱۴ میشود که در آن سال جنگ بین ایتالی (روم) و حبشه واقع گردید و بتصرف خاک حبشه از طرف قشون ایتالی پایان یافت .

البته میدانید که جنگ اول بین ایتالی و حبشه در سنه ۱۸۹۶ میلادی واقع گردید که در آن موقع فتح با حبشه بود و قشون ایتالی در ادوا شکست فاحشی خورد . چیزی که موجب تعجب است همین مصراع چهارم رباعی مسطور در فوق را برای این جنگ نیز می توان ماده تاریخ قرار داد باین معنی که ۱۸۹۶ میلادی مطابق است با ۱۳۱۴ هجری قمری و چنانکه مذکور گردید حروف مصراع مزبور بحساب ابجد ۱۳۱۴ میگردد : « (۲۸)

حاجی میرزا آقاسی عسرت و پربشانهالی عزت نسا خانم همسر خود را نیز پیشگوئی کرده و این هم یکی دیگر از کراماتی است که به او نسبت داده اند .  
میرزا محمد تقی سپهر می گوید :

« هنگامی که آفتاب اقبال امیر کبیر رو به افول نهاد در آخرین روز صدارت چون کسی به دارالاماره بسراغ او نرفت بیای خاست و طریق خانه خویش پیش داشت و این خانه همان بود که حاج میرزا آقاسی عمارت کرد و سالها او را دار امارت بود . از قضا در این وقت حاجی شاهزاده دختر فتحعلیشاه که در حبالة نکاح حاج میرزا آقاسی بود برای حاجتی به نزدیک میرزا تقی خان شتافته در ایوان جای داشت . مرا از او حدیث آمد که بعد از ورود میرزا تقی خان بخانه خویش ، اظهار حاجت کردم و از پربشانی کار و آشفتگی روز کار خود سخنی چند بگفتم . او بیاسخ من سر بر نمی آورد و مرا وقتی نمی گذاشت و من از این روی سخت ونجیده خاطر و محزون بودم و بخاطر آوردن وقتی را که حاج میرزا آقاسی بامن اندرز میکرد و میگفت معاينه میکنم روزی را که در این سرای به نزد نا کسی !! (۲۹) آمده اظهار حاجت میکنی و مسؤول توبه اجابت مقرون نگردد. (۳۰) محمد حسن خان اعتماد السلطنه مینویسد حاجی میرزا آقاسی تاریخ مرگ خود را يك هفته قبل در حالیکه صحیح و سالم بود پیشگوئی کرد (۳۱) و سپهر نیز راجع باین پیشگوئی و تحقق آن چنین میگوید : « يك هفته از آن پیش که وداع زندگی گوید مردم را از شب وفات خویش آگهی داد باینکه هنوز تندرست بود و سخن او راست آمد و این معنی از براهین متواتر گشت چه بسیار از مردم ایران و برزیادت اهالی انگلستان که این سخن از وی اصفانموده بودند ما را القا کردند. « (۳۲) نویسنده متحیر است که مأمورین دولت انگلیس چه صراحتی داشته اند که ایرانیان حاجی میرزا آقاسی را مردی خارق العاده و وارسته بدانند و چه نقشه ای در کار بوده است که در این زمینه میان مردم تبلیغ مینموده و کشف و کرامات او را باین و آن القا میکردند .

انعام

- 
- ۲۸ - هزار پیشه صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴ - ۲۹ - اطلاق کلمه «فاکس» به میرزا تقی خان امیر کبیر، چه از طرف حاجی و چه از طرف سپهر گناهی است نابخشودنی. ۳۰ - ناسخ التواریخ. دوره قاجاریه، جلد سوم ص ۱۵۰ - ۳۱ - المآثر و الآثار صفحه ۱۵۷ - ۳۲ - ناسخ التواریخ. دوره قاجاریه، جلد سوم صفحه ۱۰۲